

**بیت** شده کونجی کوفتن هر یک سزاوار جای این جرم را کونجی ظاهر بود  
کنده جرم مژگین و در و الف ساکن استخوان اخیره علامت ندارد مثل  
دکار استخوان **بیت** از حی و قیوم توانا و گاه استفانده ایچون کلور مثل  
در **ک** حوسا که عنانم ز دست رفت و ستم نمی رسد که بگویم عنان در  
و گاه اولور که میان فله انصاف ایچون کلور مثل توانا و بنیا و کویا و دنا مثال و نون  
الف کویان و سوزان و نا کهن که و بعضی مرکبات بنیاده الف باله توسط ایدر  
سابق و سربا که و مشتاسنک و پیشا دست و پیشا دست و دستا دست  
دگر که و گاه زیاده ایچون کلور **بیت** گفته که قد تو سزانت گفتا یعنی  
قدم سزانت و الف ساکن طاله فی قوالی استعاره شعری در برده بسیار  
مثله باقی درون بر مثال سمندر همید و ن باب اندرون چون نیشکا  
و هم یکی پیشه بر کون نفس کرد مکذش دست بر کوزن جفا کاجا  
یوغر فتمق و زیون ایلیک و ایشیل بر د باک از ازدها گاه و گاه شعر ایچون  
مصادر و افعال اولور که الف معدوم و زیاده در لر شوله که اگر اندن جزیل  
اولنه اصله معنایه کمال کلن و معنی یکی و سهدن حاله دکله با مینا  
تنبیه ایچون کلنی اوله مثل چون بگردی ای اواریای ون اشکود  
نمازه همچنان و لیسوق الفاده و الف زدی لفت اولوب مروی اوله  
واریدن و واریدن کی و صیغه اواریدن که و صیغه آمدن دن  
اشتقاق امر الف معدومه ایله در مثل باز که در فرات تو چشم امید  
و ایچون کوش روزه دار بر الله کبرست و زبان در تینک قاعده ایچون  
بودر که صیغه امرک اولنه باز زیاده ایدر لر مثل سبب و بدان و پیش  
و یکی و بله کی پس آمدن لفظدن صیغه امرک کلور گاه اولور که  
حرف یا زیاده و لجه ایدر لر ای اولور اولنه قاعده او زره بار زیاده و لجه  
بای اولور و بوجود معلومدر که هر دله کلمه امریچون استعمال اولور

خصوصا

خصوصا لفظ آئی استعالی نقیل اولدی یعنی ایدر الف با ایله قلب مکان  
ایدوب بیاد لر ننه کم چیهوت لفظدن حرف ایله عینی قلب مکان  
ایدوب چیهوت در لر و جملج جملج کی و احتیال و اذ که لفظ بی اسم  
فعل اوله بتا کی که بکار معنایه در و دخی معادله اوله زبان بکار  
حرف نذا ایچون در بر سبب حرف ای در نته کم ایدر لر ای که شخص  
منت حقیق نمود یعنی ای فلان که بر بی دخی حرف آدر و حرف نجب  
دخی ایچون در بر ی یا و بری با **قاعده** حرف باء صفر که کله اولنه و دخال  
اولور و مفتوح اوله ادات الصاد عاشق که شد که بار بجالش نظر تو  
ای حواله در و نیست و کزنه طبیب نیت و گاه اولور که مصاحبت ایچون  
دخال اولور با کی که مع معنایه در است و نیست مرجان صبر و خوش  
دل باشی که نیست سربچه هر کال که هست بیال و پومرد زره که  
تیر پوتایه هوا گرفت زمانی دل بجای نیت و گاه اولور که فتم ایچون  
کلور بخدای که داد جان خودی بود خلد را جوشود و گاه اولور که ظرفیت  
ایچون کلور کس در دست طرفی نیست از غایت به که نفر و شد هست  
بستان شما و گاه اولور که بر وجه زیاده کلور یعنی اولد دخی معنایه مثل کلن  
بطلب یافت نیشن از لب شیون فرهاد ره سوف لعل نبردند چجو که هکتان  
بدر یاد در منافعی شمارست دخی بوقبلد ندر یعنی بهر یاره کی باز ایدر لر ایچون  
مکسور اولسه ادات توسط در که اوله مشتقاده انکله توسط اولور پس علامه  
اشتقاق اولور مثل بدانت و بدانتهد و بداند و بداند و حرف یا فاده مستقبلا  
عینی نسته یه و اشقی تا کید ایچون اولور بند و بگرد و بدانت کی **قاعده** است  
که کلمه ناکخینه ملتی اولسه علامت خطا در افصح بودر که ماقبل مفتوح و فته  
گاه اولور که ضرورت جاییچون ساکن قبله **قاعده** علت و نشی حورست بقان  
چون کوشی نهانت ماند نه این و الفله کلمه ایکی وجه جانور ساکن و تعلق